عدل جهان شمول مهدوي در نگاه جامع قرآني به عدل

 حجت‌الاسلام والمسلمين سيد منذر حكيم

چكيده

در اين مقاله مفهوم عدل، به معناي شامل و جامع آن كه زير بنا و اساس تمام تفكرات اسلامي است، تبيين شده و رابطه آن، باحق و حد آشكار مي‌گردد. مفهوم عدل، در خداوند متعال و نسبت انسان و نظام خلقت با مفهوم عدل، كالبد‌شكافي شده و عدل، مقام و رتبه‌اي قابل دستيابي براي انسان تبيين مي‌شود. در نهايت، جايگاه عدل جهان‌شمول مهدوي در نظام آفرينش و چگونگي آينده انسان و جهان در پرتو آن، تبيين خواهد شد.

كليدواژه‌ها: عدل، عدالت مهدوي، قرآن، عدل الهي، جامعه، آينده بشر

عدل چيست ؟

مبحث عدل، از اساسي‌ترين مباحثي است كه بايد مورد اهتمام و دقت صاحب نظران قرار بگيرد، چراکه از جوانب و زواياي متعدد و گوناگوني حائز اهميت مي‌باشد.

اين حقيقت، براي كساني كه با مباحث قرآني و روايي آشنايي اندكي داشته باشند، از آشكارترين و بديهي‌ترين اصول اسلامي است كه تمام مباحث اسلامي، از آن الهام مي‌گيرد و در جايگاه‌هاي متعدد و به طرق گوناگون مطرح شده و تبيين گشته است.

نتيجه طبيعي اين گستردگي و شمول، آن است كه اولاً بررسي همه جانبه مبحث عدل، كاري بس مشكل خواهد شد و ثانياً هميشه پرونده اين بحث، باز خواهد بود و هر زمان، قابليت بررسي مجدد و واكاوي موشكافانه را دارا مي‌باشد.

آنچه در اين مقاله، پي‌جويي و تبيين مي‌شود، آن است كه در تمام مباحث اسلامي ـ اعم از مباحث عقلي و نقلي كه شامل تمام جوانب كلامي، تفسيري، فقهي، اخلاقي و... مي‌باشد ـ مبحث عدل، محوريت داشته و در واقع، جدا از كاربرد‌هايي كه به صورت جزئي يا كلي در اين مباحث دارد، در جايگاه اساس و شالوده تمام تفكرات اسلامي، جايگاهي بسيار مرتفع و مهم دارد.

البته اين مطلب، بر اساس آيات و روايات فراوان، آشكارتر خواهد شد؛ چنان كه براي مقدمه مي‌توان به روايت ذيل استناد جست كه در آن، ابومالك از امام سجاد عليه السلام از همة قوانين دين يا به تعبير صريح‌تر، از پايه و اساس تمام تشريعات مي‌پرسد كه: «عن أبي مالك قال : قلت لعلي بن الحسين عليهما السلام: أخبرني بجميع شرايع الدين، قال : قول الحق والحكم بالعدل والوفاء بالعهد».[1]

وامام عليه السلام در پاسخ او مي‌فرمايد: «كلام حق و حكم بر اساس عدل و وفاي به عهد».

البته در اين مقاله، تبيين خواهد شد كه عدل و حق، دو چهره يك حقيقت هستند كه در مصاديق متعددي تبلور دارند.

معناي عدل و مفهومي كه از آن، مورد نظر ما است، با بررسي معنا و تعاريف عدل، روشن خواهد شد؛ چنان كه آنچه تحت عنوان عدل يا تعريف آن، وارد شده است، متضمن دو معنا و مفهوم برجسته و اساسي براي عدل و عدالت مي‌باشد كه اين دو مفهوم، از نظر لغوي نيز قابل اثبات مي‌باشند. اين دو مفهوم، عبارتند از:

1. تناسب

برخي تعريف‌هايي كه از مبحث عدالت صورت گرفته و ميان اهل تحقيق رواج يافته است، ناظر به اين مفهوم از عدالت مي‌باشد؛ چنان كه استاد بزرگوار، علامه شهيد مرتضي مطهري در كتاب عدل الهي[2] آيات و روايات ذيل را ناظر به اين مفهوم از عدل دانسته است:

خداوند در قرآن مي‌فرمايد: «و آسمان را برافراشت، و ميزان و قانون (در آن) گذاشت».[3]

پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله فرمود: «زمين و آسمان‌ها، بر اساس عدل استوارند».[4]

البته اين‌گونه تعريف‌ها از عدل، منشأ لغوي نيز دارد؛ چنان كه در مفردات راغب اين گونه آمده است: «عدل: عدالت و معادله، لفظي است كه مقتضي معناي مساوات است»[5] كه به معناي عدم جريان حكم تساوي بوده و بيانگر برخورداري متناسب مي‌باشد؛ مانند تقسيم حقوق و كارها ميان زن و مرد يا نوع رفتار با زن و مرد كه طبعاً بر اساس متفاوت بودن قابليت‌ها و نيازهاي آن‌ها، تفاوت رفتارها و موضع‌گيري‌ها، عملي عادلانه و بر اساس ميزان و قسط خواهد بود؛ البته به شرط آن كه حقيقت نيازهاي اين دو، شناسايي شده و بر اساس آن، عمل شود.

همچنين مي‌توان جمله مشهور أمير المؤمنين، علي بن ابي طالب عليه السلام كه مي‌فرمايند: … با عدالت همه امور در جاي خود قرار مي‌گيرند … .[6] را نيز ناظر به اين معناي عدل دانست؛ چنان كه لازمه قرار دادن يك چيز در جاي خودش، تناسب ميان آن شيء و ديگر اشيا خواهد بود.[7]

برهمين اساس، مي‌توان علت ترادف و كاربردهاي مشترك واژه هايي مانند قسط، اقتصاد، استقامت و ميزان را با عدالت توجيه كرد.

2. تساوي

دومين تعريف و معنايي كه از عدالت رايج شده، برقراري تساوي ميان دو چيز است كه ناظر به نفي هر گونه تبعيض مي‌باشد؛ چنان كه استاد بزرگوار، علامه شهيد مرتضي مطهري در كتاب عدل الهي متذكر آن شده است.[8]

البته اين معنا نيز همچون مورد قبل، شواهد و مستنداتي از كتب لغت دارد؛ چنان كه «معجم مقاييس اللغة» ذيل عنوان «عدل» آمده است كه:

«عدل، يعني حكم يكسان دادن و از همين باب است كه نسبت به آنچه شبيه ديگري است، مي‌گويند: عِدل او است ( معادل، مشابه )».[9]

همچنين در «مصباح اللغة» در ذيل عنوان «العدل» آمده است: «تعادل: به معناي تساوي است».

يعني برخورد يكسان با همة مصاديق يك موضوع كه از لحاظ شرايط، متحد و مشترك مي‌باشند؛ مانند قاضي در جلسه دادرسي كه بايد برابر شاكي و متهم، برخوردي يكسان داشته باشد و هيچ‌يك از طرفين را نا به جا برتري ندهد؛ چنان كه در كتاب القضاء در باب وظايف قاضي، اولين وظيفه از هفت وظيفه‌اي كه محقق حلي قدس سره براي قاضي بر مي‌شمارد، اين گونه است:

«نخست: برخورد يكسان با دو طرف دعوي در سلام و نشستن و سخن گفتن و گوش دادن و...».[10]

برخي محققان، پس از بررسي مفاهيم اين واژه، اصل را در اين واژه توسط بين افراط و تفريط دانسته‌اند؛ چنان كه علامه مصطفوي در التحقيق في كلمات القرآن متذكر آن شده است:

«أصل مشترك در ماده عدل، حد وسط بودن براي افراط و تفريط است؛ به گونه‌اي كه موجب زيادي يا نقص نشود و اين توازن و اعتدال، حقيقي است».[11]

با دقت در معاني اين واژه و توجه به مطالب مذكور، جاي اين سؤال باقي خواهد ماند كه حد وسط واقع شدن (توسط) بين دو شيء يا بين افراط و تفريط، براساس چه معيار و ميزاني صورت مي‌گيرد؟

در واقع، اصل در توسط و آنچه كه تجاوز از آن يا كوتاهي در قبال آن، موجب زياده و نقصان گشته و مصداق افراط و تفريط خواهد شد، چيست؟

اين خود، اول كلام است و در واقع، بازگشت به آغاز است؛ چرا كه با توجه به اين نكته، نه تنها بر مبناي مطالب گذشته، معناي عدل روشن نمي‌گردد، بلكه بر ابهام آن نيز افزوده خواهد شد؛ زيرا «توسط» بدون در نظر گرفتن طرفين ومعيار سنجش، واقعيت خارجي نخواهد داشت؛ در حالي كه مسأله عدل، مسأله‌اي روشن بوده و بديهي است كه داراي نمودها و موارد و مصاديق فراوان است و يك فرض ذهني و انتزاعي صرف نمي‌باشد.

اما با دقت در استعمالات قرآني و برخي نكات لغوي، معيار سنجش عدل را كه مطابقت با آن معيار عدل تحقق يافته وعدم تطابق با آن، مستلزم زياده و نقصان يا افراط و تفريط خواهد شد را مي‌توان شناخت.

يكي از مواردي كه صراحت در آن دارد كه عدل، نيازمند يك معيار سنجش است، تا مفهوم اعتدال و تعادل در پرتو آن معنا يابد، آيات ذيل است كه علاوه براثبات اين نكته براي عدالت، بيانگر معيار سنجش آن نيز مي‌باشد:

«و از قوم موسي، گروهي هستند كه به حق راهبري مي‏كنند، و بر اساس آن، دادگري مي‏نمايند».[12]

«و از ميان كساني كه آفريديم، گروهي هستند كه به حق راهبري مي‏كنند و بر اساس آن، دادگري مي‏نمايند».[13]

با توجه به اين دوآيه، مي‌توان معيار سنجش عدالت را حق دانست، چراكه خداوند متعال، وظيفه اين امت كه پيشرو و امام هستند را هدايت به سوي حق و ايجاد اعتدال بر اساس معيار بودن حق، بر مي‌شمارد.

اين مطلب، در كلمات پر بار امير مؤمنان عليه السلام نيز تبيين گشته و به روشني بيان شده است. آن حضرت فرموده است:

«به راستي عدل، ميزاني است كه خداوند سبحان در خلق قرار داده و آن را براي به پاداشتن حق، نصب كرده است».[14]

در اين بيان به روشني نسبت ميان عدل و حق آشكار مي‌شود؛ چرا که طبق اين فرمايش، عدل ميزاني است براي اقامه و به پاداشتن حق و در واقع، ميزان بودن عدل، بر اساس تناسب آن، با حق است. از همين باب است كه در لسان العرب آمده است:

«عدل، حكم دادن بر اساس حق است»[15] كه معناي آن، روشن و بي‌ابهام است و با اندك توجهي مي‌توان اين تطابق را در دو معناي مذكور، پي جويي كرد؛ چنان كه برقراري مساوات و تناسب ميان دو شيء با فرض تفاوت‌هايي كه ميان آن دو وجود دارد، در واقع رعايت كردن نيازهاي آن‌ها و حقوق خاص هر يك بر اساس تفاوتشان مي‌باشد كه مصداق عدالت است و تخلف از آن، به تكليف كردن خارج از توان و طبعا خروج از عدالت خواهد انجاميد.

از سوي ديگر، عدم مراعات تساوي بين دو شيء در موارد يكسان و نيازمند به تساوي نيز از مصاديق تجاوز از حق است كه به خروج از عدالت مي‌انجامد. بر همين اساس، مي‌توان به آياتي كه تجاوز از احكام الهي را مصداق ظلم بيان مي‌كند نيز تمسك جست؛ مانند آيات ذيل:

«كساني كه از حدود خداوند تجاوز كنند ستمگرند».[16]

«هر كس از حدود خداوند تجاوز كند، در حقيقت به خود ستم كرده است».[17]

چرا كه قوانين و حدود الهي، بر اساس شناخت حقيقي و كامل خداوند متعال از تفاوت‌ها و نيازهاي مشترك انسان‌ها وضع شده و در واقع، خداوند بر اساس عدالت فرمان مي‌دهد و قوانين او نيز بر اساس عدل است كه خروج از آن‌ها، تجاوز از حق، و مصداق افراط وتفريط كه عدم عدالت است؛ خواهد بود. اين مطلب در آيات كتاب الهي، اين گونه مورد تأكيد قرار گرفته است:

«خداوند، به عدل و نيكي و اداي حق نزديكان فرمان مي‏دهد و از فحشا و منكر و ستمگري باز مي‌دارد و شما را پند مي‏دهد، باشد كه متذكر شويد».[18]

«بگو: پروردگار من، به عدل آشكار فرمان داده و نيز به اين كه هنگام هر نماز، رو به جانب او گردانيد و با اخلاص، او را بخوانيد؛ همان‌طور كه در آغاز، شما را آفريد، به سويش باز مي‏گرديد».[19]

«كلام خداي تو، از روي راستي و عدالت بوده وبه فرجام رسيد. هيچ بديل وجايگزيني براي آن نيست و او خداي شنوا و دانا است».[20]

بنابراين مقصود ما از معناي عدالت در اين مقاله مي‌تواند چنين باشد: «التوسط بين الإفراط و التفريط بحيث لا تكون فيه زيادة و لا نقيصة»؛ اما با لحاظ اين نكته كه معيار سنجش اين «توسّط»، هميشه يك امر پايدار و ثابت است كه همان «حق» مي‌باشد.

عدل تجلي كمال الهي است

اولين مبحثي كه پس از تعريف عدالت به ذهن خطور مي‌كند، بحث عدل الهي و مباحث كلامي وابسته به آن مي‌باشد. البته اين امر، نه تنها به دليل انس اذهان عمومي مسلمين به اين بحث است؛ بلكه به سبب آن است كه عدل، براي تمام عرصه‌هاي كلامي، اخلاقي، فقهي و اجتماعي، پايه و پشتيبان مي‌باشد.

انس به اين نگاه و اين جنبه از مبحث عدل، دو علت دارد: يكي سابقه زياد و كثرت استفاده اين مفهوم در مباحث كلامي صفات الهي و ديگري نقشي است كه مبحث عدل الهي در تفكيك مكاتب كلامي دارا است.

بر اساس تفاوت نگاه ما در اين بحث و مقصودي كه از مبحث عدل داريم، چيزي غير از مبحث عدل الهي به معناي كلامي آن، مورد نظر ما است؛ ولي بحث را از تجلي كمال و ذات الهي در عدل آغاز مي‌كنيم؛ زيرا جداي از آشنايي ذهن به اين مبحث كه به سرعت انتقال مطالب خواهد انجاميد، سير منطقي بحث نيز همين روال را مي‌طلبد؛ چرا كه براي بررسي عدل كه امري جاري در تمام شؤون حيات از ذات الهي تا كوچك‌ترين ذرات عالم است، بهتر است از بالاترين مراحل و پررنگ ترين شکل عدالت آغاز كنيم، تا در پرتو نور و روشنايي آن، مباحث پايين‌تر و چيدمان نظام خلقت، آشكار و روشن شود.

عدل به مفهومي كه در اين مقاله تبيين شد، در ذات الهي نيز جريان دارد و از مهم‌ترين صفات كمال الهي است، چنان كه در پرتو مباحث كلامي روشن شده است. استاد علامه محمد‌رضا مظفر در عقائد الإمامية مي‌فرمايد:

معتقديم يكي از صفات ثبوتي كمالي الهي آن است كه خداوند متعال، عادل است كه ظلم نمي‌كند؛ پس نتيجه اين عادل بودن، آن است كه او در قضاوت، جور نمي‌كند و در حكم دادن، مسامحه روا نمي‌دارد، به اطاعت‌كنند‌گان پاداش مي‌دهد و حق آن را دارد كه گنهكاران را مجازات نمايد، بند‌گان را بيش از توانشان تكليف نمي‌كند و بيش از آن كه مستحق هستند، عذاب نمي‌دهد...».[21]

از تمامي اين تعبيرات، مي‌توان دلالت و التزام معناي عدل بر مراعات حق و در نظر گرفتن شرايط و نيازها براي ايجاد عدالت بر اساس حق را تبيين كرد؛ چنان كه حق عابد كه براساس امر الهي عمل كرده، اعطاي ثواب، و حق مجرم كه از آن، تخطي كرده، دريافت عقاب است. لازمه تكليف بيش از توان و عقاب بيش از جرم، عدم مراعات تناسب است كه خلاف حق و مصداق بي‌عدالتي بوده و خداوند متعال از آن بري است.

البته نظر برخي محققان كه تعبير: «العدل هو إعطاء كل ذي حق حقه» را تنها ناظر به مواردي دانسته‌اند كه حقي در بين باشد و در غير آن، صادق نمي‌دانند[22]، جاي تأمل دارد؛ چرا كه وجود حكمت ومصلحت نيز، خود بر نياز و مطالبه‌اي دلالت دارد كه مراعات آن، حق است و عدم مراعات آن، تجاوز از حق خواهد بود و مصداق خروج از عدالت مي‌شود.

برهمين اساس، مي‌توان آياتي را كه بيهوده و عبث بودن آفرينش را نفي كرده و آياتي كه بر حق بودن آفرينش و همچنين خلق عالم بر اساس حق دلالت دارد را از مصاديق عدل در افعال الهي بدانيم؛ چراكه هدف دار بودن عالم خلقت از دو جهت لازم است: يكي از جهت فعل الهي كه حق وتناسب آن است كه از خداي متعال كه داراي كمال مطلق است، امر عبث و بيهوده صادر نشود و ديگري از جهت انسان و نظام خلقت كه با دقت در نظم وانتظامات بسيار پيچيده و هماهنگ حاكم بر اين مجموعه و عظمت آن، حق و تناسب ايجاب مي‌كند كه بي‌هدف و باطل نباشد.

با اندك تأمل در آيات الهي نيز مي‌توان به اين نكات پي برد؛ چرا كه در آياتي كه به عبث و بيهوده نبودن خلقت پرداخته شده و اين امر گوشزد شده است، اولاً به بلند مرتبه بودن خداوند در مقايسه با اين گونه تفكرات اشاره شده كه بر مبرا بودن ذات الهي از بي‌هدف بودن آفرينش اين عالم دلالت دارد:

«آيا پنداشتيد كه شما را بيهوده آفريده‏ايم و اين‌كه شما به سوي ما بازگردانيده نمي‏شويد؟ پس والا است خدا، فرمانرواي بر حق. خدايي جز او نيست. )اوست‏( پروردگار عرش گرانمايه».[23]

ثانياً بيهوده و باطل بودن عالم را ظن و گمان كافران مي‌داند كه مي‌توان از آن استفاده كرد كه انسان مؤمن با دقت و تأمل در نظام خلقت، هيچ‌گاه به چنين نتايج باطلي راه نخواهد برد.

«و آسمان و زمين و آنچه را كه ميان اين دو است، به باطل نيافريديم. اين، گمان كساني است كه كافر شده )و حق‏پوشي كرده‏( اند؛ پس واي از آتش بر كساني كه كافر شده‏اند!»[24]

از سوي ديگر، نظام عالم بايد براساس حق استوار باشد؛ چنان كه هر موجودي كه استحقاق دريافت حقي را دارد، آن را دريافت كند؛ آن هم به گونه‌اي كه با ديگر اجزاي عالم و نظام خلقت؛ تعارض و تناقضي نداشته باشد؛ يعني در عين دريافت حقي كه مستحق آن است، تناسب و هماهنگي لازم را با عالم خلقت دارا باشد كه همين گونه است و خداوند متعال در قرآن كريم اين مطلب را در آيات بسياري مورد تأكيد قرار داده است از جمله :

(وما خلقنا السماوات والأرض وما بينهما إلا بالحق وإن الساعة لآتية فاصفح الصفح الجميل).[25]

(خلق السماوات والأرض بالحق تعالي عما يشركون)[26]

(خلق الله السماوات والأرض بالحق إن في ذلك لآية للمؤمنين)[27]

(أولم يتفكروا في أنفسهم ما خلق الله السماوات والأرض وما بينهما إلا بالحق وأجل مسمي وإن كثيرا من الناس بلقاء ربهم لكافرون)[28]

(ما خلقناهما إلا بالحق ولكن أكثرهم لا يعلمون)[29]

(وخلق الله السماوات والأرض بالحق ولتجزي كل نفس بما كسبت وهم لا يظلمون)[30]

(ما خلقنا السماوات والأرض وما بينهما إلا بالحق وأجل مسمي والذين كفروا عما أنذروا معرضون)[31]

(وهو الذي خلق السماوات والأرض بالحق ويوم يقول كن فيكون قوله الحق وله الملك يوم ينفخ في الصور عالم الغيب والشهادة وهو الحكيم الخبير)[32]

(هو الذي جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب ما خلق الله ذلك إلا بالحق يفصل الآيات لقوم يعلمون)[33]

(ألم‌تر أن الله خلق السماوات والأرض بالحق إن يشأ يذهبكم ويأت بخلق جديد)[34]

(خلق السماوات والأرض بالحق وصوركم فأحسن صوركم وإليه المصير)[35]

در واقع، اين آيات، علاوه بر اثبات عدل دربارة خداوند متعال، بر آن نيز دلالت دارد كه اساس و شالوده و همچنين نظام اين عالم، بر مبناي عدالت استوار مي‌باشد؛ يعني حق در تمام جوانب خلقت و تدبير اين عالم در نظر گرفته و رعايت شده است؛ به تعبير ديگر، حق، اساس اين خلقت بوده و علاوه بر آن در شكل ايجاد و همچنين در نظام حاكم بر آن نيز نيازها و مطالبات( يعني حق يا استحقاق )، در نظر گرفته شده و بر اساس پاسخ‌گويي به آن‌ها، آنچه لازم بوده است، به همان شكلي كه بايد، ايجاد شده است. خداوند متعال در باب خلقت انسان، اين نكته را متذكر شده است و خطاب به پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله مي‌فرمايد:

«كسي كه تو را آفريد و مرتّبت كرد و تو را معتدل ساخت».[36]

با تو جه به همين نكته، مي‌توان آنچه از حكما دربارة معناي عدل ذكر شده است را تبين كرد. حكما، عدل را اين گونه تعريف مي‌كنند:

«رعايت استحقاق‌ها در افاضه وجود و امتناع نكردن از افاضه و رحمت به آنچه امكان وجود يا كمال وجود را دارد».[37]

چرا كه مراعات حق يا استحقاق در نظام آفرينش، رعايت تساوي در موارد مشترك و رعايت تناسب در مواردي كه تفاوت‌هايي دارد، شكل گرفته است مي‌باشد كه در نظام اين عالم مشهود است؛ لذا اين عالم، به بهتر ين شكل ممكن ايجاد شده است.

با توجه به مطالب ارائه شده، معناي روايت نبوي صلي الله عليه و آله كه مي‌فرمايد: با عدالت آسمان و زمين پابرجاست؛[38] بيش از پيش روشن مي‌شود.

عدل ميزان است و يك كمال مطلوب

با توجه به آنچه طرح شد ـ يعني نسبت ميان عدل و حق و لحاظ كردن معناي حق در مفهوم عدل ـ مي‌توان عدل را يك كمال و ميزان مطلوب در عالم برشمرد.

افراط و تفريط، مصداق كاملي براي نقصان و زياده‌اند و به عدم توازن خواهند انجاميد و تا عدم توازن بر انسان حاكم باشد، رشد و كمالي در او ايجاد نخواهد شد؛ لذا براي رسيدن به كمال و رشد در اين مسير، عدل، بسيار ضروري مي‌نمايد. انسان از دو بعد مادي و معنوي مركب است؛ لذا هنر و لياقت او در حفظ تعادل و توازن ميان اين دو و استفاده كامل از همة قابليت‌هاي خدادادي خواهد بود كه در صورت عدم ايجاد توازن، يكي از ابعاد وجودي وي مختل و ناكار آمد خواهد شد. اين، مسلّماً براي او نقصاني به شمار مي‌آيد.

اما در صورت ايجاد توازن وتعادل ميان دو جنبه مادي و معنوي، انسان مي‌تواند از همة ظرفيت وجودي خويش بهره گيرد كه مسلماً براي او كمال محسوب خواهد شد. امير المؤمنين عليه السلام مي‌فرمايد:

«نهايت عدالت، آن است كه انسان، در درون خود به مقام عدل دست يابد».[39]

البته اين امر، به انسان به اين معناي كلي محدود نمي‌شود بلكه شامل مسايل كلي‌تر يا جزئي‌تر از آن نيز خواهد شد و علت پياده كردن مطلب بر مفهوم مذكور، تنها كمك به تبيين آن بوده است؛ چنان كه در صفات، افعال، نيات و... نيز جاري بوده و قابل تبيين مي‌باشد. در واقع، بحث عدل، در تمام شؤون انسان و عالم جاري است.

اين مطلب كه عدل، كمال مطلوبي براي انسان خواهد بود، در آيات كتاب شريف الهي نيز مورد تأكيد قرار گرفته است؛ چنان كه خداوند متعال در دو فراز و آيه از آيات سوره اعراف متذكر آن شده است و مي‌فرمايد:

«و از قوم موسي، گروهي هستند كه به حق راهبري مي‏كنند و بر اساس آن، دادگري مي‏نمايند».[40]

«و از ميان كساني كه آفريديم، گروهي هستند كه به حق راهبري مي‏كنند و بر اساس آن، دادگري مي‏نمايند».[41]

چرا كه رسيدن به حق، از مسير اعتدال ميسر و ممكن خواهد شد و در غير اين صورت - يعني در صورت افراط وتفريط – حق، مراعات نشده و سير حركت انسان به بيراهه خواهد رفت. از سوي ديگر، مسير انسان، حركت به سوي لقاي الهي و تقرب الي الله است كه در آيات فراواني به انسان‌ها گوشزد شده است؛ مانند:

«و اين‌كه پايان (راه) فقط به سوي پروردگار تو است».[42]

«به‌راستي پارسايان در بوستان‏ها (ي بهشتي) و نهرها هستند \* در جايگاه راستين، نزد بزرگ فرمانرواي توانا».[43]

«‌اي انسان! به راستي تو به سوي پروردگارت در تلاش مي‌باشي (و رنج مي‏كشي) و او را ملاقات خواهي كرد».[44]

و نيز آيات بسيار ديگر. البته اين تقرب، حقيقتاً تقرب مكاني و زماني نمي‌باشد، بلكه تقرب مرتبه و جايگاه به خداوند متعال است كه اين، حاصل نمي‌شود مگر از راه تشبه به اخلاق الهي؛ چنان كه علامه شعراني در حاشيه خود بر شرح أصول كافي، اثر ملا صالح مازندراني اين گونه مي‌فرمايد:

«تقرب به خداوند متعال، نزديكي زماني و مكاني نخواهد بود؛ بلكه با تشبه در صفات كمالي حاصل مي‌گردد؛ چنان كه گفته شده است: «تخلق به اخلاق الهي پيدا كنيد»؛ پس انسان هرچه بيشتر صفات الهي مانند علم، صبر، رحمت و نيكي را با تلاش و زهد در خود تقويت كند، به خداوند متعال نزديك‌تر خواهد شد. از عيسي بن مريم نقل شده است كه به حواريون مي‌فرمود: «كامل شويد؛ چنان كه پروردگارتان کامل است». در نهايت اين كه با وجود حب دنيا و غرق شدن در شهوت‌ها و پرتگاه‌ها، امکان توجه به نفس و تحصيل تشبه به خالق و نزديک شدن به خداوند متعال و تحصيل علم آخرت، موجود نيست ...». [45]

يكي از مواردي كه انسان بايد در سير خود به سوي خدا با خود به همراه ببرد، عدل است. وجه تلاش و همت او بايد به سوي هر چه كامل‌تر شدن عدالت در وجودش باشد. علاوه برآن، عدالت، ميزان بسيار خوبي براي محك زدن ميزان رشد و تكامل انسان در اين مسير است؛ چرا كه در همة ارتباطات و عناصر مرتبط با انسان در اين مسير ايفاي نقش مي‌كند؛ چنان كه عامل هماهنگ‌كننده ميان قواي مختلف انسان و تنظيم‌كننده رفتار‌ها و كنش و واكنش‌هاي انسان همين عدالت است؛ براي نمونه:

- ميان علم وعمل (عبادت ) بايد اعتدال مراعات شود، چنان كه عبادت بدون علم، هيچ ارزشي نداشته و علم بدون عبادت نيز تكامل و پيشرفتي را براي انسان به ارمغان نخواهد آورد؛ بلكه او را به سمت مهالك خواهد كشاند. تنها عمل و عبادت براساس علم ومعرفت است كه انسان را به سوي قرب الهي سوق مي‌دهد، كه شرط آن، رعايت تناسب و برقراري عدالت ميان علم و عمل است.

- ميان قواي مختلف انسان، چون شهوت و غضب و... نيز بايد اعتدال مراعات شود؛ چنان كه در آيات الهي عادل بودن، در جايگاه يك صفت نفساني، مورد اهتمام قرار گرفته است:

«‌اي كساني كه ايمان آورده‏ايد! هنگامي كه مرگ يكي از شما فرا رسد، هنگام وصيّت )بايد( از بين شما، دو عادل را به گواهي دادن ميان خود )فرا خوانيد(».[46]

- ميان روابط انسان ـ چه با خود و چه با انسان ديگر، چه با نظام خلقت و مخلوقات وچه با خداوند متعال ـ بايد عدالت مراعات شود:

«و به مال يتيم- جز به نيكوترين شكل - نزديك مشويد، تا به حد رشد خود برسد. و پيمانه و ترازو را به عدل آشكار، تمام بپيماييد. هيچ كس را جز به قدر توانش تكليف نمي‏كنيم. و چون )به داوري يا شهادت‏( سخن گوييد، دادگري كنيد؛ هر چند خويشاوند باشد. و به پيمان خدا وفا كنيد. اين‌ها است كه )خدا( شما را به آن سفارش كرده است؛ باشد كه پند گيريد».[47]

«و اگر در اجراى عدالت ميان دختران يتيم بيمناكيد، هر چه از زنان )ديگر( كه شما را پسند افتاد، دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنى گيريد. پس اگر بيم داريد كه به عدالت رفتار نكنيد، به يك )زنِ آزاد( يا به آنچه )از كنيزان‏( مالك شده‏ايد )اكتفاء كنيد(. اين )خوددارى‏( نزديكتر است تا به ستم گراييد )و بيهوده عيال‏وار گرديد(».[48]

- نهايتاً در مطلق موارد و عموم اعمال و احوال، امر به اعتدال در قرآن كريم وارد شده است:

«‌اي كساني كه ايمان آورده‏ايد؛ پيوسته به عدالت قيام كنيد و براي خدا گواهي دهيد، هر چند به زيان خودتان يا )به زيان‏( پدر و مادر و خويشاوندان )شما( باشد. اگر )يكي از دو طرفِ دعوا( توانگر يا نيازمند باشد، باز خدا به آن دو )از شما( سزاوارتر است؛ پس، از پي هوس نرويد كه )در نتيجه از حق‏( عدول كنيد. و اگر به انحراف گراييد يا اعراض كنيد، قطعاً خدا به آنچه انجام مي‏دهيد، آگاه است‏».[49]

از اين‌رو عدالت و عدل هم كمال مطلوب براي انسان مي‌باشد و هم ميزان و معيار مناسبي براي شناسايي ميزان ارتقا و رشد وتكامل او خواهد بود.

عدل براي انسان يك امر دست يافتني است

حال سؤال اساسي اين است عدل با تمام مزايا و نقش‌هايي كه در نظام آفرينش و در تكامل انسان ايفا مي‌كند، آيا براي انسان، امري دست يافتني است؟ و آيا انسان مي‌تواند به مقام اعتدال در تمام ابعاد وجودي خويش و تحقق عدل در جامعه بشري راه يابد ؟

با توجه به مطالب مطرح شده، پاسخ اين سؤال بسيار آسان مي‌نمايد؛ چرا كه با اين پيش فرض كه عدل، از صفات الهي بوده و در تمام افعال الهي نيز تبلور دارد و آشكار است كه نظام آفرينش بر اساس مراعات عدل و اعتدال و عدالت محوري استوار است. پس انسان كه جزئي از اين نظام مي‌باشد نيز براساس اعتدال آفريده شده است؛ لذا با وجود چنين پيش فرض‌هايي دست‌يافتني بودن عدالت براي انسان، امري آشكار و بديهي خواهد بود. از سوي ديگر، امكان وقوعي آن، مورد تأييد آيات و روايات بسيار است كه قابليت رسيدن به اعتدال در انسان را گوشزد مي‌كند.

بالا‌تر از تمام اين مباحث، هنگامي كه رسيدن به اعتدال، يكي از اهداف خلقت انسان برشمرده مي‌شود، ديگر جايي براي شك در امكان دست يافتن انسان به عدالت باقي نمي‌ماند، چرا كه در غير اين صورت، نقض غرض حاصل خواهد آمد. در فراز اول از آيات سوره الرحمن نه تنها هدف از خلقت انسان بلكه هدف تمام نظام آفرينش اعتدال و رسيدن به عدل معرفي شده است:

«به نام خداوند بخشنده بخشايشگر\* خداوند رحمان\* قرآن را تعليم فرمود\* انسان را آفريد\* به او بيان را آموخت\* خورشيد و ماه با حساب منظّمي مي‏گردند\* گياه و درخت براي او سجده مي‏كنند \* و آسمان را برافراشت \* و ميزان (و قانون) گذاشت تا در ميزان طغيان نكنيد (و از مسير عدالت منحرف نشويد) ‌\* و وزن (وارزيابي‌هاي خود) را بر اساس عدل آشكار برپا داريد و ميزان را كم نگذاريد».[50]

بر همين اساس، اگر عدالت براي انسان امري دست يافتني نباشد، بسياري از اوامر الهي بيهوده خواهد بود؛ چرا كه:

(إن الله يأمر بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربي وينهي عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون).[51]

( قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ )[52]

نتيجه اين‌كه عدل براي انسان، نه تنها دست يافتني است، بلكه از اركان ومقومات وجود و حركت تكاملي او است. از سوي ديگر، عدل، در جايگاه يك امر دست‌يافتني و مقدس براي انسان، مورد اهتمام روايات اهل بيت عليهم السلام قرار گرفته است. امير مؤمنان عليه السلام به تحصيل عدل امر كرده و مي‌فرمايد:

«تلاش كن محبوب‌ترين امور نزد تو، فراگيرترينشان در عدالت و عادل‌ترينشان در انطباق بر حق باشد».[53]

همچنين در جايي ديگر و با بيان ديگر مي‌فرمايد:

«تلاش كن تا مركب تو عدل باشد... (= يعني در مسير زندگي، بر اساس عدل حركت كن‌)».[54]

اگر عدل براي انسان دست يافتني نبود، امر به آن، بيهوده بود. بالاتر از آن، مطلبي‌كه هر‌گونه شك و شبهه‌اي را در اين‌باره برطرف مي‌كند. كلام ديگري از اميرمؤمنان عليه السلام است كه ضمن آن، حضرت عليه السلام غايت و هدف عدالت را رسيدن انسان به عدالت در درون خويش و يافتن مقام عدل مي‌داند:

«نهايت عدالت آن است كه انسان در ذات خود به مقام عدل دست يابد».[55]

اين روايت، بيانگر آن است كه نه تنها عدل براي انسان دست يافتني است، بلكه اساساً هدف يا اهميت عدل، آن است كه انسان، در دورن خويش به اعتدال برسد. برهمين اساس است كه بالاترين حسرت و عذاب در قيامت، از آن كساني است كه به اعتدال رسيدند؛ ولي از آن تخلف كردند چنان كه امام صادق عليه السلام مي‌فرمايد: «حسرت‌بارترين مردم در روز قيامت كساني هستند كه عدل را توصيف كردند ولي به غير آن عمل كردند».[56]

رسيدن انسان به عدل تضمين شده است؛ هر چند انسان، با اختيار و انتخاب حركت مي‌كند.

با در نظر گرفتن چند مقدمه مي‌توان تبيين كرد كه عدل، در عين اين كه از مسير اختيار انسان مي‌گذرد، امري تضميني است و تحقق و نتيجه بخش بودن آن، قطعي است:

نخست: خداي متعال كه خالق انسان و آفريننده تمام عوالم است، متصف به صفت عدل است.

دوم: آفرينش اين عالم، بر اساس عدالت و به معيار حق صورت گرفته است.

اين مطلب، در مباحث گذشته روشن شد، و روايت نبوي: «زمين و آسمانها بر اساس عدل استوارند». دليل محكمي بر آن است. علاوه بر آن، مي‌توان اين روايت امير مؤمنان عليه السلام را شاهد براي آن ذكر كرد:

«خداوند متعال عدل را قوام و اساس آفريده‌هاي خود و دوري از ظلم‌ها و گناهان و مايه عظمت و سر بلندي اسلام قرار داده است».[57]

سوم: قوانين و دستورات الهي بر اساس عدل است:

«خداوند، به عدل و نيكي و اداي حق نزديكان فرمان مي‏دهد و از فحشا و منكر و ستمگري باز مي‌دارد؛ شما را پند مي‏دهد تا متذكر شويد».[58]

چهارم: عدل، خود كمالي مطلوب براي انسان است كه او را به قرب الهي مي‌رساند. اين مطلب، ضمن آيات و روايات گذشته به وضوح تبيين شد.

پنجم: عدل، در اعمال و افعال انسان نيز تبلور مي‌يابد؛ چنان كه يك عمل مي‌تواند به عدل متصف شود و اين مطلب، نزد اهل تحقيق، روشن است.

ششم: انسان نيز مي‌تواند به مقام عدل رسيده و متصف به صفت عدل شود. در عناوين گذشته به اثبات اين مطلب پرداختيم. علاوه بر آن، مي‌توانيم آيات و روايات بسياري را كه دلالت بر لزوم عدالت در برخي امور را اثبات مي‌كند به عنوان شاهد ذكر نماييم:

«‌اي كساني كه ايمان آورده‏ايد! هنگامي كه مرگ يكي از شما فرا رسد، در هنگام وصيّت )بايد( از بين شما، دو عادل را به گواهي دادن ميان خود )فرا خوانيد(».[59]

اين آيه دربارة شهادت بر وصيت وارد شده است. همچنين مباحث لزوم عدالت در امام جماعت و قاضي (حاكم) نيز دلالت روشني دارد كه انسان مي‌تواند به عدالت متصف شود.

بنابراين مقدمات مي‌توان گفت: انسان موجودي است كه توسط خدايي عادل در نظامي بر اساس عدل خلق شده است و موظف به انجام اموري گشته كه او را كه قابليت اعتدال را دارا است، به عدالت مي‌رساند؛ لذا با وجود آن‌كه انسان در اين عالم مختار است، عدل همچنان امري تضميني خواهد بود؛ چرا كه همة شرايط لازم براي طي مسير عدل فراهم است و تخلف از آن، امري است مشكل كه به مقابله با همة شرايط نياز دارد، و عصمت انسان‌هاي پيشرو در مسير كمال، بزرگ‌ترين شاهد و دليل تحقق عدل به طور تضمين شده است كه با كمال اختيار آنان سازگار است.

عدل براي انسان، يك مسير و يك مقصد است

از سوي ديگر، عدل براي انسان، از دو جهت مورد اهتمام مي‌باشد: يكي از جهت راه بودن و طريقيت و ديگري هدف و مقصود بودن كه البته به تبيين نياز دارد.

اما طريقيت: از آن‌جا كه اوامر الهي براساس عدل است ، تبعيت از اوامر ونواهي الهي، مصداق عدل خواهد بود و آن‌كه براساس عدل امر مي‌كند، بر راه استوار و حقيقي است. خداوند متعال مي‌فرمايد:

«خداوند، دو نفر را مثال زده است كه يكي از آن دو، گنگ است و قادر بر كاري نيست و سربار صاحبش مي‏باشد و هر كجا او را بفرستد، كار را به نيكويي انجام نمي‏دهد؛ آيا او با كسي كه به عدالت فرمان مي‏دهد و در راه راست قدم برمي‏دارد، برابر است؟‏».[60]

برهمين مبنا است كه در اسلام، عادل از غير عادل براساس ميزان پايبندي به دستورات الهي و عمل به آن‌ها شناسايي مي‌شود. امام صادق عليه السلام راه شناسايي عادل را براي قبول كردن شهادت وي، داشتن خصوصياتي مي‌داند كه مي‌توان خلاصه آن را پايبندي به قوانين الهي دانست:

عبدالله بن ابي يعفور از امام صادق عليه السلام پرسيد: به چه چيزي عدالت‌مرد بين مسلمان‌ها شناخته مي‌شود تا به له و عليه آنان شهادت او مورد پذيرش قرار گيرد؟

حضرتش عليه السلام فرمود: او را به پوشاندن (نقطه مقابل تظاهر به گناه) و عفّت و خودداري شكم و دامن و دست و زبان بشناسند و (نيز) به دوري جستن از گناهان كبيره كه خدا بر آن وعيد آتش را قرار داده است شناخته مي‌شود، مثل نوشيدن نوشيدني‌هاي حرام و زنا و ربا و جفاي به پدر و مادر و فرار از ميدان جنگ و غير اينها، و نشانه بر هريك از اين (امور واجب‌الترك) اين است كه پوشانندة همة عيب‌هاي خود باشد تا بر مسلمين لغزش ها و عيب هاي ديگرش و جستجوي در اسرار پوشيده‌اش حرام شود و اعلام پاكي و اظهار خوبي او در ميان مردم واجب (و ثابت) باشد، و (نيز) از علائم آن است اهميت دادن به نمازهاي پنجگانه هرگاه بر وقت اين نمازها با حضور در جماعت مسلمانان مواظبت بورزد (اين شخص عادل است) و اينكه از جماعت آنها در نمازخانه‌هايشان مگر با عذر خودداري نكند. پس اگر چنين بود پيوسته هنگام نمازهاي پنجگانه در نمازخانه‌اش حاضر مي‌بود و وقتي از او در ميان قبيله و محله‌اش سؤال مي شد مي گفتند جز خوبي از او نديده ايم؛ در حال مواظبت بر نمازها و اهميت به وقت آن در نمازخانه‌اش است. اين (مسلمان) شهادت و عدالتش در ميان مسلمانان مؤثّر است و (به خاطر) اينكه نماز پوشش و كفّارة گناهان است و نمي توان وقتي كسي به نمازخانه‌اش حاضر نمي شود و اهميت به جماعت مسلمانان از تارك‌الصلاة و وقت‌شناس نماز از ضايع‌كننده شناخته شود و اگر چنين نبود ممكن نبود كسي به شايستگي ديگري شهادت دهد، زيرا كسي كه نماز نمي‌خواند صلاحيتي بين مسلمانان ندارد. همانا رسول خدا صلي الله عليه و آله تصميم به سوزاندن گروهي در خانه‌شان گرفت؛ به جهت رهاكردنشان حضور در جماعت مسلمانان را در حالي كه در بين آنها كساني بودند كه در خانه نماز مي‌خواندند و (پيامبر صلي الله عليه و آله ) آن را از اينان نمي‌پذيرفت و چگونه شهادت يا عدالت كسي حكم (الهي) سوزاندنش در وسط خانه‌اش از سوي خداي عزوجل و پيامبرش صلي الله عليه و آله بر او صادر شده است و با تأكيد (پيامبر صلي الله عليه و آله ) مي‌فرمود: كسي كه در مسجد با مسلمانان نماز نمي‌خواند مگر با عذر نمازش قبول نيست.[61]

از اين‌رو بزرگان از فقهاي شيعه چون علامه حلي، محقق اردبيلي و... نيز در باب عدالت شاهد، عدالت را اين گونه معنا كرده‌اند:

«عدالت هيئت يا حالت استواري است در نفس انسان كه وي در اثر آن ملازم و همراه تقوي مي‌گردد و اين حالت در دو صورت از بين مي‌رود يكي در اثر ارتكاب كبائري كه خداوند متعال وعده آتش براي آن‌ها داده است - مانند قتل، زنا، لواط و غصب - وديگري در اثر اصرار يا غلبه عمل بر گناهان صغيره...».[62]

با توجه به اين مطالب، مي‌توان خروج از اوامر الهي و تخطي از آن‌ها را مصداق ظلم دانست كه قرآن مي‌فرمايد: «كساني كه از حدود خداوند تجاوز كنند، ستمگرند».[63]

بنابر‌اين اگر راه شناخت عدالت يك فرد، به ميزان تقوا و پايبندي او به دستورات الهي است، مي‌توان گفت عمل به اوامر الهي، نشانه و ملازم عدل است؛ لذا عدل و انضباط بر حق (تقوا) يك مسير طبيعي ومستقيم براي حركت تكاملي انسان به سوي خداوند متعال است.

از سوي ديگر، از آن‌جا كه عدل از صفات الهي است كه انسان از باب تخلق به اخلاق الله براي رسيدن به قرب او بايد آن را كسب كند و همچنين مطابق فراز ابتدايي سوره الرحمن هدف از خلقت انسان و نظام آفرينش، برقراري عدالت است و نهايت و قلّه عدالت، آن است كه «انسان در درون خود، به مقام عدل دست يابد»،[64] مي‌توان نتيجه گرفت عدل براي انسان يك مقصد و هدف نيز مي‌باشد كه رسيدن به آن، نشانه كمال يافتن او است و تحقق اعتدال و تناسب در همة ابعاد وجودي او است.

عدل و حد و حق سه نمود يك واقعيتند

پيش‌تر ثابت شد كه اوامر الهي، برخاسته عدل است و خداوند متعال به عدل امر كرده است. و معيار سنجش عدل، حق است؛ چراكه (وممن خلقنا أمة يهدون بالحق و به يعدلون) و بدون در نظر گرفتن حق به عنوان معيار سنجش عدالت، مفهوم توسط بين افراط و تفريط ناقص مي‌باشد.

از سوي ديگر، اين اوامر حدودي را براي انسان ايجاد مي‌كند، كه براساس آيات الهي، تجاوز از اين حدود، ظلم دانسته شده است: «هر كس از حدود خداوند، تجاوز كند، ستمگر است».[65]

بر همگان روشن است مفهوم ظلم، مقابل عدل است؛ پس مي‌توان نتيجه گرفت كه پايبندي به اين حدود، مصداق عدل خواهد بود. براين اساس، مي‌توان گفت عدل، حق و حد[66] ( حدود الهي ) سه نمود يك واقعيت هستند.

ظهور وبروز عدالت در همة ابعاد رفتاري انسان، نيازمند يك برنامه متعادل است كه عدالت و اعتدال را در انسان به صورت يك ملكه و صفت پايدار در خواهد آورد.

عدل، در همة شؤون عالم جريان دارد كه: «زمين و آسمانها بر اساس عدل استوارند».[67]

انسان نيز كه در اين مجموعه، بر اساس عدل و با هدف رسيدن به عدل آفريده شده است، بايد بكوشد هرچه بيشتر خود را با اين نظام عدل‌محور هماهنگ كند و در اثر كسب عدالت و رسيدن به اعتدال، مسير تكاملي خود را به سوي قرب الهي طي نمايد. دليل اين مطلب، آيات فراوان كتاب الهي است كه در شؤون مختلف زندگي انسان، او را امر به عدالت و اعتدال كرده و دارا بودن صفت عدل را مورد اهتمام قرار داده است؛ از جمله:

دربارة بيان هدف از ارسال رسل و بعثت انبيا آمده است:

(وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ) ؛ «و مأمور شدم كه در ميانتان عدل بورزم».

در مقام قضاوت و حكم كردن ميان مردم نيز آمده است:

(وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)؛ «و هرگاه بين مردم حكم مي‌كنيد بايد كه به عدل حكم كنيد».

در مقام بيان راه رسيدن تقوا آمده است:

(اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوي)؛ «عدل بورزيد؛ آن براي تقواپيشگي نزديك (كننده) تر است».

در بيان تفاهم با ديگران و سخن گفتن آمده است:

(وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبي‏)؛ «و هرگاه سخن مي‌گوييد پس عدل بورزيد و هرچند او از نزديكان نباشد».

در مقام انتخاب و رفتار با همسران آمده است:

(فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً)؛ «پس اگر ترسيديد از اينكه عدل نورزيد پس (به) يكي (قناعت كنيد)».

براي تعامل و داد وستد و عقد بستن با ديگران، چنين آمده است:

(وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ)؛ «و بايد نويسنده‌اي در ميان شما به عدل بنويسد».

در مقام شهادت دادن فرموده است:

(اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ)؛ «دو نفر صاحب (مقام و ملكه) عدل از شما».

و بالأخره در مقام اصلاح ميان گروه‌ها چنين آمده است:

(فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا)؛ «پس در ميان آن دو به عدل اصلاح كنيد و قسط (و تقسيم حقوق را به درستي) انجام دهيد».

در نتيجه عدالت، مورد تأكيد الهي قرار گرفته است.

اين مطلب، بيانگر آن است كه اولاً انسان به عدل نياز دارد و بايد امور و شؤون زندگي خويش را بر اساس عدالت و با هدف رسيدن به اعتدال پي‌ريزي كند و ثانياً اسلام، عهده‌دار ارائه يك برنامه متعادل (عدل‌محور و عدل‌گستر) براي زندگي انسان مي‌باشد، تا انسان بتواند در پرتو آن، مسير حقيقي كمال را به بهترين شكل بپيمايد.

بر همين اساس است كه در قرآن كريم، عبادت وعبوديت، هدف از خلق انسان عنوان شده است:

«من جنّ و انس را نيافريدم جز براي اينكه عبادتم كنند (و از اين راه تكامل يابند و به من نزديك شوند)». [68]

و راه مستقيم و استواري که انسان را به سوي قرب الي الله مي‌برد، در آيات بسياري از قرآن کريم، عبادت معرفي شده است:

«و به راستي خداوند، پروردگار من و شماست پس او را بپرستيد كه اين راه راست است».[69]

«و مرا بپرستيد كه اين، راه مستقيم است».[70]

همچنين انسان را مورد خطاب قرار داده و اهميتِ بودن بر صراط مستقيم را گوشزد مي‌نمايد و معتدل بودن اين صراط را مورد تأكيد قرار مي‌دهد و مي‌فرمايد:

«آيا كسي كه به رو افتاده حركت مي‏كند، به هدايت نزديك‌تر است يا كسي كه راست‏قامت بوده و در راه درست گام برمي‏دارد؟»[71]

قرآن راه‌هاي ديگر را گمراهي و انحراف مي‌داند كه انسان را از مسير تقرب الي‌الله دور مي‌كنند:

«و به راستي، اين راه مستقيم من است؛ پس، از آن پيروي كنيد و از راه‏هاي پراكنده بپرهيزيد كه شما را از راه او دور مي‏سازد. اين، چيزي است كه (خداوند) شما را به آن سفارش مي‏كند؛ باشد كه پرهيزگاري پيشه كنيد».[72]

چرا كه عبادت، به معناي تسليم اوامر الهي بودن وتبعيت از فرامين الهي است. آن‌جا كه قرآن كريم نيز امر الهي و كلام خداوند متعال را عدل مي‌داند و مي‌فرمايد:

«خداوند به عدل و نيكي و اداي حق نزديكان فرمان مي‏دهد و از فحشا و منكر و ستمگري باز مي‌دارد و شما را پند مي‏دهد، تا متذكر شويد».[73]

و در جاي ديگر مي‌فرمايد:

«كلام خداي تو از روي راستي و عدالت بوده وبه فرجام رسيد كه هيچ بديل وجايگزيني براي آن نيست و او خداي شنوا و داناست».[74]

از سوي ديگر، آن را كه به عدل امر مي‌كند، بر راه استوار مي‌داند و مي‌فرمايد:

«آيا او (شخص ناتوان) با كسي كه به عدالت فرمان مي‏دهد و در راه راست قدم برمي‏دارد، برابر است؟‏»[75]

مي توان نتيجه گرفت كه مسير حقيقي انسان براي رسيدن به كمال و اعتدال، از شاهراه عبادت خداوند متعال مي‌گذرد؛ پس انسان براي آن كه عدالت را در خود نهادينه كند، بايد خود را در اختيار برنامه الهي عدل محور و عدل پرور قرار داده و بر اساس سلوك راه عبوديت حق، خود را در مسير عدل كه مسير قرب الي الله است، قرار دهد.

نظريه عدالت مستلزم وجود نظامي عادلانه است تا عدل را در نظام زندگي تحقق بخشد.

عدل، امري است كه در تمام شؤون و ابعاد تكويني عالم جاري است و اساس اين نظام را تشكيل مي‌دهد.[76] در كليه تشريعات الهي - كه همان برنامه زندگي انسانها ست - نيز عدالت محور و پايه اين تشريعات است. «إن الله يأمر بالعدل» و «قل أمر ربي بالقسط وأقيموا وجوهكم عند كل مسجد وادعوه مخلصين له الدين كما بدأكم تعودون»[77] «وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم».[78]

در نتيجه مي‌توان گفت: انسان در يك جهان عدل‌محور خلق شده و براساس عدل‌محوري، موظف به اعمال قوانين عدل‌پرور شده است. اجراي عدالت، در همة ابعاد زندگي فردي واجتماعي، لوازمي دارد و يكي از لوازم بسيار مهم آن، وجود يك نظام عادلانه و عدل‌گستر خواهد بود كه اولاً عدالت را در جامعه انساني تحقق بخشد و ثانياً ناظر بر صحت اجراي آن، در مسير صحيح به سوي اهداف ( عدل محور ) الهي باشد.

 براين اساس، خداوند متعال، يكي از اهداف مهم ارسال رسل و بلكه مهم‌ترين هدف آن را قيام مردم به قسط برشمرده و مي‌فرمايد:

ما پيام‌رسانان خود را با دلايل روشن فرستاديم و همراه آن‌ها كتاب و ميزان فرود آورديم، تا مردم به داد برخيزند. آهن را آفريديم كه در آن، نيروي سخت و منافعي براي مردم وجود دارد، تا خداوند معلوم كند چه كسي او و پيامبرانش را ياري مي‏كند. به درستي كه خدا، نيرومند شكست‌ناپذير است.[79]

و از ميان مخلوقات عده‌اي را مسؤول برقراري و اجراي عدالت بر مي‌شمارد و مي‌فرمايد:

«و از ميان كساني كه آفريديم، گروهي هستند كه به حق راهبري مي‏كنند و بر اساس آن، دادگري مي‏كنند».[80]

چنان كه از قوم موسي، عده‌اي به آن مأمور بوده‌اند.

«و از قوم موسي، گروهي هستند كه به حق راهبري مي‏كنند، و بر (اساس) آن دادگري مي‏نمايند».[81]

از سوي ديگر، مردم را نيز به برپايي قسط امر كرده و مي‌فرمايد:

‌اي كساني كه ايمان آورده‏ايد! پيوسته به عدل آشكار قيام كنيد و براي خدا گواهي دهيد؛ هر چند به زيان خودتان يا پدر و مادر و خويشاوندانتان باشد. اگر توانگر يا نيازمند باشد، خداوند به آن دو )از شما( سزاوارتر است؛ پس، از پي هوس نرويد كه )در نتيجه از حق‏( سرپيچي نماييد. و اگر به انحراف گراييد يا سرپيچي نماييد، قطعاً خدا به آنچه انجام مي‏دهيد، آگاه است.[82]

نيز مي‌فرمايد:

‌اي كساني كه ايمان آورده‏ايد! براي خدا به داد برخيزيد )و( به عدل آشكار شهادت دهيد. و البتّه نبايد دشمني گروهي، شما را بر آن دارد كه عدالت نكنيد. عدالت كنيد كه آن، به تقوا نزديك‌تر است، و از خدا پروا داريد، كه خدا به آنچه انجام مي‏دهيد، آگاه است‏.[83]

نتيجه منطقي اين مباحث، آن است كه تحقق عدالت در انسان، بدون شكل‌گيري نظام عدل‌پرور و بدون تحقق عدالت اجتماعي امري غير ممكن بوده و براي آن كه انسان به اعتدال در ذات خويش برسد، مسير او از قيام به قسط و برقراري عدالت اجتماعي فراگير و همه جانبه مي‌گذرد.

نظام جامع و عادلانه اسلامي اساس، زيربنا و محتواي دولت عدل مهدوي جهان شمول

براساس مباحث گذشته جايگاه عدل، ضرورتِ تحقق و چگونگي شكل‌گيري آن، بررسي شد كه لازمه آن، تبيين جايگاه اجتماعي عدل و برقراري نظام عادلانه در اجتماع بود. آنچه اكنون در پايان اين بحث، مورد اهتمام ما است، تبيين نتايج طبيعي مباحث گذشته است كه موجب روشن شدن آينده انسان، جهان و نظام حاكم برآن بر اساس نظريه عدالت مي‌باشد.

آنچه مسلم است خداوند متعال كه خالق اين نظام احسن بر اساس عدل است «بالعدل قامت السماوات والأرض» و انسان را به پيمودن مسير اعتدال «إن الله يأمر بالعدل» و بر قراري عدل «يا أيها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط» امر كرده است، قطعاً جايگاه مناسبي را براي ظهور و بروز كامل آن و تحقق اين آرمان بزرگ و مهم قرار داده است. آنچه مؤيد اين حقيقت است و در آيات الهي مورد تأكيد قرار گرفته، همان است كه موسي عليه السلام خطاب به قوم خود فرمود:

از خدا ياري جوييد و پايداري ورزيد كه زمين، از آنِ خدا است وآن را به هر كس از بندگانش كه بخواهد، مي‌‏دهد و فرجام )نيك‏( از آن پرهيزگاران است.[84]

پرهيزگاران، همان كساني هستند كه عدل را در وجود خويش نهادينه كرده‌اند.

در ماجراي نوح نبي عليه السلام خداوند متعال، پس از نقل جريان به سلامت پهلو گرفتن كشتي نوح عليه السلام و پيروزي وي بر ستمگران كافر فرمود: «‌اي نوح! با درودي از ما و بركت‌هايي بر تو و بر گروه‏هايي كه با تو هستند، فرود آي. گروه‏هايي هستند كه به زودي برخوردارشان مي‏كنيم؛ سپس از جانب ما، عذابي دردناك به آنان مي‏رسد».[85] سپس خطاب به پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله مي‌فرمايد:

«اين، از خبرهاي غيب است كه آن را به تو وحي مي‏كنيم. پيش از اين، نه تو آن را مي‏دانستي و نه قوم تو؛ پس شكيبا باش كه فرجام )نيك‏( از آنِ تقواپيشگان است».[86]

پس آنچه مسلم است اين است كه آينده از آن متقين خواهد بود و از آن‌جا كه رابطه ميان تقوا و عدل در مباحث گذشته روشن شد مي‌توان نتيجه گرفت كه حكومت متقين، بر زمين شكل مي‌گيرد که تبلور عدالت اجتماعي حقيقي و گسترده در تمام شؤون زندگي بشريت خواهد بود.

در پرتو اين مباحث است كه ضرورت شكل‌گيري دولت عدل مهدوي عليه السلام بيش از پيش روشن مي‌شود و ضمناً روايات متواتر و مشهوري كه از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله روايت شده است روشن‌تر خواهد شد:

به درستيكه جانشينان بعد از من دوازده نفرند. اول آن‌ها برادرم و آخر آن‌ها فرزندم است. سوال شد: يا رسول‌الله برادرت كيست؟ فرمود: علي ابن ابي‌طالب. پرسيده شد: فرزندت كيست؟ فرمود: مهدي، همان كسي كه زمين را از عدل و قسط پر مي‌كند بعد از اين‌كه از جور و ستم پر شده است. قسم به كسي كه مرا به حق نازل كرد اگر از دنيا فقط يك روز بيشتر نمانده باشد، خداوند آن روز را طولاني مي‌كند تا فرزندم مهدي ظهور كند.[87]

با توجه به اين روايت علت حتمي بودن تحقق دولت عدل مهدوي و تأكيد فراوان به شكل‌گيري آن، تبيين مي‌شود؛ چرا كه جداي از اخبار نبي صادق، تحقق اين امر، بر اساس وعده الهي و به خاطر تحقق آرمان والاي عدالت، امري ضروري و انكار‌ناپذير مي‌باشد.

تنظيم: سيد محمد حسن حكيم

تاريخ تحويل: 20/5/87

تاريخ تأييد: 25/8/87

[1]. شيخ صدوق، الخصال، تصحيح و تعليق علي‌اكبر غفاري، قم، منشورات جامعه مدرسين، 1362ش، ص113، ح90؛ ميرزاي نوري، مستدرك الوسائل، بيروت، آل‌البيت، 1408ق، ج11، ص316، ح13139/1.

[2]. مرتضي مطهري، مجموعه آثار، قم، صدرا، 1381ش، ج1، ص78.79.

[3]. (وَالسَّمَاء رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ)؛ الرحمن(55):7.

[4]. «بالعدل قامت السماوات والأرض»؛ فيض كاشاني، تفسير صافي، تهران، صدر، چ2، 1374ش، ج5، ص107؛ ابن‌ابي‌جمهوري احسايي، عوالي اللئالي، قم، سيدالشهداء، 1403ق، ج4، ص103.

[5]. «عدل: العدالة والمعادلة لفظ يقتضي معني المساواة»؛ راغب اصفهاني، مفردات، قم، دفتر نشر كتاب، چ2، 1404ق، ص325.

[6]. «... العدل يضع الأمور مواضعها... »؛ شيخ محمد عبده، نهج البلاغه، ج4، قم، دارالذخاير، 1370ش، ص102، ح437؛ البته اصل روايت، اين گونه است: وسئل عليه السلام أيما أفضل العدل أو الجود؛ فقال عليه السلام: «العدل يضع الأمور مواضعها، والجود يخرجها من جهتها. والعدل سائس عام، والجود عارض خاص. فالعدل أشرفهما وأفضلهما». ظاهراً حضرت، در مقام معنا كردن عدل نبوده، بلكه وظايف يا مزاياي عدل مقابل جود را بررسي كرده است كه اگر درمقام معنا كردن عدل باشند، لازم مي آيد كه «العدل سائس عام» نيز تعريف و يا بخشي از تعريف عدل باشد كه صحيح نيست.

[7]. تعبير «الظلم وضع الشيء في غير موضعه» نيز بر همين اساس است. مولي‌محمدصالح مازندراني، شرح أصول الكافي، بيروت، داراحياء التراث، 1421ق، ج2، ص119.

[8]. مرتضي مطهري، پيشين، مجموعه آثار، ج1، ص80.

[9]. «والعدل: الحكم بالاستواء ويقال للشيء يساوي الشيء هو عدله»؛ احمدبن فارس زكريا، معجم مقاييس اللغة، بيروت، مكتبة الاعلام الاسلامي، 1404ق، ج4، ص246 ـ 247.

[10]. «الأولي: التسوية بين الخصمين، في السلام، والجلوس، والنظر، والكلام، والإنصات و...»؛ محقق حلي، شرائع الإسلام، تهران، استقلال، چ2، 1409ق، ج4، ص870؛ شهيد ثاني، مسالك الأفهام، قم، مؤسسه معارف اسلاميه، چ3، 1425ق، ج13، ص427.

[11]. «أنّ الأصل الواحد في المادّة: هو توسّط بين الإفراط و التفريط بحيث لا تكون فيه زيادة و لا نقيصة، و هو الاعتدال و التقسّط الحقيقي»؛ حسن مصطفوي، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1360ش، ج‏8، ص55.

[12]. (وَمِن قَوْمِ مُوسَي أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)؛ اعراف(7): 159.

[13]. «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»؛ اعراف(7):181.

[14]. «إنّ العدل ميزان الله سبحانه الذي وضعه في الخلق ونسبه لإقامة الحق...»؛ مصطفي درايتي و حسين درايتي، تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، قم، دفتر تبليغات اسلامي، حوزه علميه قم، چ2، 1378ش، ص99، ح1696؛ محمد محمدي ري‌شهري، ميزان الحكمة، قم، دارالحديث، 1375ش، ج3، ص1838.

[15]. «والعَدْلُ: الحُكْم بالحق»؛ ابن منظور، لسان العرب، بيروت، دارصادر، چ3، 1414ق، ج‏11، ص431.

[16]. (... وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)؛ بقره(2): 229.

[17]. (وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ)؛ طلاق(65): 1.

[18]. (إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَي وَيَنْهَي عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)؛ نحل(16): 90.

[19]. (قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ)؛ اعراف(7): 29.

[20]. «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ انعام(6): 115.

[21]. «ونعتقد أن من صفاته تعالي الثبوتية الكمالية أنه عادل غير ظالم، فلا يجور في قضائه ولا يحيف في حكمه، يثيب المطيعين، وله أن يجازي العاصين، ولا يكلف عباده ما لا يطيقون ولا يعاقبهم زيادة علي ما يستحقون»؛ محمدرضا مظفر، عقائد الإمامية، قم، انصاريان، ص40.

[22]. في معني العدل : ولا يخفي عليك أن العدل في الأمور ـ كما في المصباح المنير ـ هو القصد فيها وهو خلاف الجور، ويقرب منه معناه المعروف من أن العدل هو إعطاء كل ذي حق حقه، وظاهره هو اختصاصه بما إذا كان في البين حق، والا فلا مورد له؛ فإعطاء الفضل والنعم، مع تفضيل بعض علي بعض، لا ينافي العدالة ولا يكون ظلما، إذ الذين أنعم عليهم لا حق لهم في التسوية حتي يكون التبعيض بينهم منافيا للعدالة، نعم لا بد أن يكون التفضيل والتبعيض لحكمة ومصلحة، وهو أمر آخر، فإذا كان ذلك لمصلحة فلا ينافي الحكمة ايضا. محسن خرازي، بداية المعارف الإلهية، قم، جامعه مدرسين، چ5، 1418ق، ج1، ص99.

[23]. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَي اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ)؛ مؤمنون(23):115.116.

[24]. (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ)؛ ص(38): 27.

[25]. حجر(15): 85.

[26]. نحل(16): 3.

[27]. عنكبوت(29): 44.

[28]. روم(30): 8.

[29]. دخان(44): 39.

[30]. جاثية(45): 22.

[31]. احقاف(46): 3.

[32]. انعام(6): 73.

[33]. يونس(10): 5.

[34]. إبراهيم(14): 19.

[35]. تغابن(64): 3.

[36]. (الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ)؛ انفطار(82): 7.

[37]. مجموعه آثار، ج1، ص83.

[38]. «بالعدل قامت السماوات والأرض»؛ فيض كاشاني، پيشين، ج5، ص107؛ ابن ابي‌جمهور احسايي، پيشين، ج4، ص103.

[39]. «غاية العدل أن يعدل المرء في نفسه»؛ ميرزاي نوري، پيشين، ج11، ص318، علي‌بن محمد ليثي واسطي، عيون الحكم والمواعظ؛ قم، دارالحديث، 1376ش، ص349؛ شيخ هادي نجفي، موسوعة أحاديث أهل البيت عليه السلام؛ بيروت، داراحياء التراث، 1423ق، ج7، ص119، ح8200/43.

[40]. (وَمِن قَوْمِ مُوسَي أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)؛ اعراف(7):159.

[41]. (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)؛ اعراف(7): 181.

[42]. (وَأَنَّ إِلَي رَبِّكَ الْمُنتَهَي)؛ نجم(53):42.

[43]. (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ\* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ)؛ قمر(54): 54.55.

[44]. «يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَي رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ»؛ انشقاق(84): 6.

[45]. «... وليس التقرب إلي الله بالزمان ولا بالمكان بل بالتشبه في الكمال كما قيل: تخلقوا بأخلاق الله تعالي، وكلما حصل في الإنسان من صفاته تعالي كالعلم والحلم والرحمة والبر ما هو أكمل بالرياضة والزهد كان القرب أشد، وروي عن عيسي بن مريم عليه السلام خطابا للحواريين: كونوا كاملين كما أن الله ربكم في السماء كامل. وبالجملة مع حب الدنيا والاستغراق في شهواتها ومهالكها لا يمكن الالتفات إلي باطن النفس وتحصيل التشبه بالخالق والتقرب إليه وتحصيل علم الآخرة...»؛ مولي محمدصالح مازندراني، پيشين، ج9، پاورقي ص372.

[46]. (يَأَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ شهََادَةُ بَيْنِكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ)؛ مائده(5):106.

[47]. (وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّي يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُواْ الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لاَ نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُواْ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَي وَبِعَهْدِ اللّهِ أَوْفُواْ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)؛ انعام(6):152.

[48]. وإن خفتم ألا تقسطوا في اليتامي فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثني وثلاث ورباع فإن خفتم ألا تعدلوا فواحدة أو ما ملكت أيمانكم ذلك أدني ألا تعولوا)؛ نساء(4): 3.

[49]. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاء لِلّهِ وَلَوْ عَلَي أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقَيرًا فَاللّهُ أَوْلَي بِهِمَا فَلاَ تَتَّبِعُواْ الْهَوَي أَن تَعْدِلُواْ وَإِن تَلْوُواْ أَوْ تُعْرِضُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا)؛ نساء(4): 135.

[50]. (الرَّحْمَنُ\* عَلَّمَ الْقُرْآنَ\* خَلَقَ الْإِنسَانَ\* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ\* الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ\* وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ\* وَالسَّمَاء رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ\* أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ\* وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ)؛ الرحمن(55): 1.9.

[51]. نحل(16):90.

[52]. اعراف(7):29.

[53]. «ليكن أحب الأمور إليك أعمها في العدل وأقسطها بالحق»؛ علي بن محمد ليثي واسطي، پيشين، ص406؛ شيخ هادي نجفي، پيشين، ج7، ص119، ح8201/44.

[54]. «وعنه عليه السلام: ليكن مركبك العدل...»؛ ميرزاي نوري، پيشين، ج11، ص320، علي بن محمد ليثي واسطي، پيشين، ص405، شيخ هادي نجفي، پيشين، ج7، ص119، ح8202/45.

[55]. «غاية العدل أن يعدل المرء في نفسه»؛ همان، ص318 و 349، ح8200/43.

[56]. «إن [ من ] أشد الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلا ثم عمل بغيره»؛ ثقة‌الاسلام كليني، كافي، تهران، دارالكتب الاسلامية، چ5، 1363ش، ج2، ص299، ح1؛ احمدبن محمدبن خالد برقي، محاسن، تهران، دارالكتب الاسلامية، 1330ش، ج1، ص120؛ شيخ حر عاملي، وسائل‌الشيعة، قم، مؤسسه آل البيت، 1414ق، ج15، ص295، ح20555/2.

[57]. «جعل الله سبحانه العدل قواما للأنام وتنزيها من المظالم والآثام وتسنية للإسلام»؛ ميرزاي نوري، پيشين، ج11، ص320؛ علي‌بن محمد ليثي واسطي، پيشين، ص223؛ شيخ هادي نجفي،پيشين، ج7، ص119، ح8198/41.

[58]. (إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَي وَيَنْهَي عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)؛ نحل(16):90.

[59]. (يَأَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ شهََادَةُ بَيْنِكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ)؛ مائده(5):106.

[60]. (وضرب الله مثلا رجلين أحدهما أبكم لا يقدر علي شيء وهو كل علي مولاه أينما يوجهه لا يأت بخير هل يستوي هو ومن يأمر بالعدل وهو علي صراط مستقيم).

[61]. «عبد الله بن أبي يعفور قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: " بم تعرف عدالة الرجل بين المسلمين حتي تقبل شهادته لهم وعليهم ؟ فقال: أن تعرفوه بالستر والعفاف، وكف البطن والفرج واليد واللسان وتعرف باجتناب الكبائر التي أوعد الله عز وجل عليها النار من شرب الخمور، والزنا، والربا، وعقوق الوالدين، والفرار من الزحف وغير ذلك، والدلالة علي ذلك كله أن يكون ساترا لجميع عيوبه حتي يحرم علي المسلمين ما وراء ذلك من عثراته وعيوبه وتفتيش ما وراء ذلك، ويجب عليهم تزكيته وإظهار عدالته في الناس، ويكون معه التعاهد للصلوات الخمس إذا واظب عليهن، وحفظ مواقيتهن بحضور جماعة من المسلمين وأن لا يتخلف عن جماعتهم في مصلاهم إلا من علة فإذا كان كذلك لازما لمصلاه عند حضور الصلوات الخمس، فإذا سئل عنه في قبيلته ومحلته قالوا: ما رأينا منه إلا خيرا، مواظبا علي الصلوات، متعاهدا لأوقاتها في مصلاه، فإن ذلك يجيز شهادته وعدالته بين المسلمين، وذلك أن الصلاة ستر، وكفارة للذنوب وليس يمكن الشهادة علي الرجل بأنه يصلي إذا كان لا يحضر مصلاه ويتعاهد جماعة المسلمين، وإنما جعل الجماعة والاجتماع إلي الصلاة لكي يعرف من يصلي ممن لا يصلي، ومن يحفظ مواقيت الصلوات ممن يضيع، ولولا ذلك لم يمكن أحد أن يشهد علي آخر بصلاح لان من لا يصلي لا صلاح له بين المسلمين، فإن رسول الله صلي الله عليه وآله هم بأن يحرق قوما في منازلهم لتركهم الحضور لجماعة المسلمين، وقد كان منهم من يصلي في بيته فلم يقبل منه ذلك، وكيف تقبل شهادة أو عدالة بين المسلمين ممن جري الحكم من الله عز وجل ومن رسوله صلي الله عليه وآله فيه الحرق في جوف بيته بالنار، وقد كان يقول رسول الله صلي الله عليه وآله: لا صلاة لمن لا يصلي في المسجد مع المسلمين إلا من علة». شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، قم، جامعه مدرسين، چ2، ج3، ص38. 39؛ شيخ طوسي، الاستبصار، تهران، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چ4، 1363ش، ج3، ص12، ح33/1؛ شيخ حر عاملي، پيشين، ج27، ص391، ح34032/1.

[62]. «العدالة و هي هيئة راسخة في النفس تبعث علي ملازمة التقوي، وتزول بمواقعة الكبائر التي أوعد الله عليها النار - كالقتل، والزنا، واللواط، والغصب - وبالإصرار علي الصغائر أو في الأغلب، ولا تقدح الندرة، فإن الإنسان لا ينفك منها»؛ علامه حلي، إرشاد الأذهان، قم، جامعه مدرسين، 1410ق، ج2، ص156؛ محقق اردبيلي، مجمع الفائدة، قم، جامعه مدرسين، ج12، ص308. 320.

[63]. (... وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)؛ بقره(2):229.

[64]. «غاية العدل أن يعدل المرء في نفسه»؛ مستدرك الوسائل، ج11، ص318، عيون الحكم والمواعظ، ص349، موسوعة أحاديث أهل البيت عليه السلام، ج7، ص119، ح8200/43.

[65]. (... وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)؛ بقره(2):229.

[66]. حد: مرز و اندازه يك شيء را بيان مي كند و اين مرز يك واقعيت ثابت و پايدار است كه بايد به آن پايبند شويم و پايبندي به آن تجسم و تجلي عدل مي باشد.

[67]. «بالعدل قامت السماوات والأرض»؛ فيض كاشاني، پيشين، ج5، ص107؛ ابن ابي‌جمهور احسايي، پيشين، ج4، ص103.

[68]. (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؛ ذاريات(51): 56.

[69]. (إِنَّ اللّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَـذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ)؛ آل عمران(3): 51.

[70]. (وأن اعبدوني هذا صراط مستقيم)؛ يس(19)61؛ مريم(): 36، زخرف(43):64.

[71]. (أَفَمَن يَمْشِي مُكِبّاً عَلَي وَجْهِهِ أَهْدَي أَمَّن يَمْشِي سَوِيّاً عَلَي صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ)؛ ملك(67): 22.

[72]. (وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)؛ انعام(6):‌153.

[73]. (إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَي وَيَنْهَي عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)؛ نحل(16):‌90.

[74]. (وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)؛ انعام(6):‌115.

[75]. (وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لاَ يَقْدِرُ عَلَي شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَي مَوْلاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لاَ يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَي صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ)؛ نحل(16):‌76.

[76]. «بالعدل قامت السماوات والأرض».

[77]. اعراف(7): 29.

[78]. انعام(6): 115.

[79]. (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيز)؛ حديد(57): 25.

[80]. (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)؛ اعراف(7): 181.

[81]. (وَمِن قَوْمِ مُوسَي أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)؛ اعراف(7): 159.

[82]. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاء لِلّهِ وَلَوْ عَلَي أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقَيرًا فَاللّهُ أَوْلَي بِهِمَا فَلاَ تَتَّبِعُواْ الْهَوَي أَن تَعْدِلُواْ وَإِن تَلْوُواْ أَوْ تُعْرِضُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا)؛ نساء(4): 135.

[83]. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ لِلّهِ شُهَدَاء بِالْقِسْطِ وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَي أَلاَّ تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَي وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)؛ مائده(5): 8.

[84]. (قال موسي لقومه استعينوا بالله واصبروا إن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين)؛ اعراف(): 128.

[85]. (قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلاَمٍ مِّنَّا وَبَركَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَي أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ)؛ هود(11): 48.

[86]. (تِلْكَ مِنْ أَنبَاء الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلاَ قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هَـذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ)؛ هود(11): 49.

[87]. «إن خلفائي و أوصيائي، وحجج الله علي الخلق بعدي اثنا عشر: أولهم أخي وآخرهم ولدي، قيل: يا رسول الله ومن أخوك ؟ قال: علي بن أبي طالب، قيل: فمن ولدك ؟ قال: المهدي الذي يملأها قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما، والذي بعثني بالحق نبيا لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتي يخرج فيه ولدي المهدي»؛ شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة؛ قم، جامعه مدرسين، 1363ش، ص280، ح27؛ قاضي نعماني مغربي، شرح الأخبار، قم، جامعه مدرسين، 1414ق، ج3، ص355، ح1212؛ علامه مجلسي، بحار الأنوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، 1403ق، ج51، ص74، ح26.